

استدلال اخلاقی بر وجود خدا

محمد محمدرضایی^۱، احمد احمدی^۲

۱- استادیار گروه فلسفه، دانشگاه تهران

۲- استاد گروه فلسفه دانشگاه تهران

چکیده

از زمان ایمانوئل کانت،^۱ (۱۷۲۴-۱۸۰۴) متفکران دینی، تلاشهای زیادی کرده اند که وجود خدا را از طریق اخلاق اثبات کنند، زیرا به خیال آنان، کانت و دیوید هیوم^۲، انتقادهای شکننده و کاری بر براهین نظری وجود خدا وارد کرده اند. هیوم فقط انتقادهایی مطرح کرد و برهان جایگزینی ارائه نداد، ولی کانت هر چند عقل نظری را عاجز از اثبات وجود خدا می دانست و تمام براهین نظری را نارسا قلمداد می کرد، معتقد بود که ما می توانیم از طریق اخلاق، وجود خدا را اثبات کنیم. ما به تقریرهای مختلف استدلال اخلاقی اجمالاً اشاره می کنیم و سپس تقریر کانت را که متقن ترین آنهاست مطرح می کنیم.

ما در این مقاله سه اشکال به استدلال اخلاقی کانت وارد می کنیم:

۱. این استدلال مشکلاتی برای آزادی انسان پدید می آورد.
۲. این استدلال مبتنی بر کل نظام اخلاقی است که هر اشکالی بر آن این استدلال را به مخاطره می اندازد.
۳. کمال اخلاقی یا تحصیل برترین خیر با ذهنی بودن زمان سازگاری ندارد.

کلیدواژه‌ها: استدلال اخلاقی، خدا، برترین خیر، قانون اخلاقی، سعادت.

1. Immanuel Kant

2. David Hume

**۱- مقدمه**

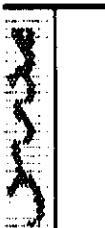
کانت عقل آدمی را به عقل نظری و عملی تفکیک کرد و اعتقاد داشت که «عقل عملی و عقل نظری یک قوه است که فقط کاربردهای آن فرق می‌کند» [۱] و در حوزه عقل نظری، عقل را از اثبات وجود خدا ناتوان دانست؛ زیرا اولاً بر آن بود که «عقل نظری واجد مقولاتی است که فقط به نحو صحیح بر امور حسی و تجربی، یعنی اموری که از طریق حواس به ما عرضه می‌شوند و لباس زمان و مکان به تن می‌کنند، قابل اطلاق است و نه بر مجردات.» [۲] و چون خدا محسوس نیست و در قالب زمان و مکان در نمی‌آید، بنابراین نمی‌توان مقولات عقل نظری (فاهمه) را در مورد او به کار برد. ثانیاً بر آن بود که در حوزه عقل نظری، براهین ممکن بر اثبات وجود خدا از سه نوع بیرون نیست و هر سه آنها از اثبات وجود خدا ناتوانند و عبارتند از: ۱- برهان وجودی، ۲- برهان جهان‌شناختی، ۳- برهان طبیعی-کلامی [۳].

البته انتقادهای کانت به براهین نظری بر اساس مبنای خود او، یعنی انحصار توانایی عقل نظری به حوزه پدیده‌ها، درست است. اشکال اساسی در خود این مبناست که اشکالات زیادی متوجه آن است.

از سوی دیگر، به عنوان موحد بر آن بود که ما راه دیگری غیر از عقل نظری برای اثبات و اعتقاد به وجود خدا داریم که آن، راه عقل عملی و اخلاقی است. اما قبل از اینکه استدلال اخلاقی کانت را که متقن‌ترین استدلال اخلاقی است، مطرح کنیم، به چند نمونه از تقریرهای دیگر در این باره اشاره می‌کنیم و سپس به نقد آنها می‌پردازیم.

۲- تقریرهای مختلف استدلال اخلاقی

۱. تقریر اول: اگر کسی قواعد اخلاقی را به عنوان اوامر و فرامین تعبیر کند، ممکن است از این امر و فرمان به وجود یک امر اخلاقی استدلال کند. این امر اخلاقی نمی‌تواند یک انسان باشد، زیرا آن چیزی را که امروز به خود امر می‌کند فردا می‌تواند نهد. فقط هنگامی می‌توانیم وظایف



و تکالیف اخلاقی مطلق داشته باشیم که خدایی باشد که آن اوامر را صادر کند. از آنجا که ما وظایف و اوامر مطلق داریم، بنابراین، خدا وجود دارد [۴].

در این استدلال مقدماتی به کار رفته است که برای روشن شدن، آنها را مجزا ذکر می‌کنیم: الف) ما همه در وجود خود به قوانین اخلاقی مطلق اعتراف می‌کنیم، مانند باید راست گفت، نباید ظلم کرد. این بایدها و نبایدها همواره صادقند.

ب) امر بدون امر ممکن نیست.

ج) امر این اوامر اخلاقی، من نیستم، زیرا اوامر من متغیرند.

بنابراین امر چنین اوامری خداست.

نقد: اشکال این استدلال این است که ما نمی‌توانیم تمامی فرامین و اوامر مطلق را به امر اخلاقی نسبت دهیم، مانند خدا اخلاقاً کامل است، از فرامین خدا که کمال مطلق است باید تبعیت کرد. بنابراین اگر آدمیان می‌توانند این احکام را بدون خدا صادر کنند، چرا نتوانند احکام دیگر اخلاقی را صادر کنند.

۲. تقریر دوم: اگر به ندای وجدان بی‌اعتنا باشیم، احساس مسئولیت و شرم می‌کنیم و می‌ترسیم. همین احساسات مستلزم آن است که کسی وجود دارد که در پیشگاه او احساس مسئولیت می‌کنیم، در پیشگاه او شرم‌منده می‌شویم و از عتاب و خطاب او نسبت به خود می‌هراسیم. چون علت این احساسات در جهان محسوس وجود ندارد، بنابراین علت آنها باید خدا باشد [۵].

۳. تقریر سوم: تقریر دیگری شبیه تقریر دوم وجود دارد که «لویس»^۱ مطرح می‌کند: ما همه اختلاف بین صواب و خطایا درست و نادرست را درک می‌کنیم. بنابراین مادر وجود خود، به قانون اخلاقی عینی اعتراف می‌کنیم و هنگامی که به درون خود می‌نگریم مشاهده می‌کنیم که قانون عینی حاکی از آن است که کسی از ما می‌خواهد به طریق خاصی عمل کنیم. این کسی که ما را به

1. Lewis



انجام کارهای صواب ترغیب می‌کند و هنگام انجام کارهای خطا ما را ناراحت و شرمگین می‌سازد، کسی جز خدا نیست [6].

چون این دو تقریر شبیه هم هستند، آنها را با هم نقادی می‌کنیم. اولاً، این استدلالها مصادره به مطلوبند، زیرا مبتنی بر این فرض اند که تبیینهای طبیعت گرایانه از توجیه چنین احساسهایی ناتوانند.

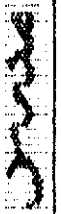
ثانیاً این استدلالها مبتنی بر این فرضند که ما در خود احساس شرمگینی یا ناراحتی و هراس می‌کنیم. حال اگر کسی بگوید که من در درون خود چنین احساسهایی ندارم، این استدلالها مخدوش می‌شود.

۴. تقریر چهارم: می‌گویند که در فرهنگها و دوره‌های تاریخی مختلف، هماهنگیها و مشترکات زیادی میان احکام اخلاقی آدمیان وجود دارد. بسیاری از اختلافهای ظاهری در این باره را می‌توان به تفاوت در عقیده و سلیقه نسبت داد. از این رو به نظر می‌رسد که اختلافها اساسی نباشند. این مقدار هماهنگیهای معتنا به فقط با فرض وجود خداوند که قوانین خود را بر قلب آدمیان نگاشته است، تبیین می‌شود [۴].

نقد: تبیین مشترکات اخلاقی ملل مختلف بر اساس علیت الهی، تنها تبیین نیست، بلکه آنها را همچنین می‌توان بر اساس ثبات نیازها، خواهشها و نرفتهای آدمیان توجیه کرد.

۵. تقریر پنجم: استدلال اخلاقی کانت بر وجود خدا؛ از نظر کانت، انسان موجودی اخلاقی است و اخلاقاً ملزم و مکلف است که خود را کامل کند و به برترین خیر برساند، یعنی برترین خیر را تحصیل کند. از آنجا که بعید است امر مطلق، ندای کاذبی باشد، بنابراین متعلق امر مطلق باید امکان پذیر باشد.

این استدلال اخلاقی را می‌توان به این صورت نیز تقریر کرد:



عقل ما به ما امر می‌کند برترین خیر را طلب کنیم. برترین خیر شامل دو مؤلفه یعنی فضیلت تام و سعادت است که توأمانند. همچنین فضیلت علت سعادت است و سعادت عبارت است از هماهنگی بین طبیعت و اراده و میل انسان یا به تعبیری حالت موجود عاقلی است در جهان که در سراسر وجودش همه چیز مطابق میل و اراده او صورت می‌گیرد. اما انسان نه خالق جهان است و نه قادر به نظم بخشی طبیعت، تا جهان را با اراده و میل خود هماهنگ کند، تا بتواند سعادت متناسب با فضیلت را مهیا سازد.

بنابراین ما باید علتی را برای کل طبیعت که متمایز از طبیعت و در بردارنده اساس و علت هماهنگی دقیق بین فضیلت و سعادت است فرض کنیم که آن خداست [7].

وایت بک^۱ استدلال اخلاقی کانت را بر وجود خدا به صورت ذیل بیان می‌کند:

۱. سعادت، حالت موجود عاقلی است در جهان که در سراسر وجودش همه چیز مطابق میل و اراده او صورت می‌گیرد (سعادت یعنی هماهنگی طبیعت مادی با میل و اراده انسان).

۲. اراده انسان، علت طبیعت نیست و نمی‌تواند باعث آن شود که طبیعت با اصول اراده‌اش هماهنگی کامل پیدا کند.

۳. بنابراین هیچ اساس و مبنایی در قانون اخلاقی (یا در طبیعت) وجود ندارد که بتوانیم ارتباط ضروری بین اخلاق و سعادت انسانها را انتظار داشته باشیم (یعنی سعادت متناسب با فضیلت را).

۴. اما چنین ارتباطی در مفهوم برترین خیر از ناحیه فرمان و امری که ما باید برترین خیر را طلب کنیم، به عنوان اصل موضوع مسلم گرفته شده است.

۵. بنابراین برترین خیر باید ممکن باشد.

۶. بنابراین، علتی مناسب با آن باید به عنوان اصل موضوع مسلم گرفته شود.



۷. چنین علتی نباید خالق طبیعت باشد که از طریق فهم و اراده عمل می‌کند. چنین موجودی خداست [۸].

برای روشن شدن استدلال کانت ارکان آن را بیشتر توضیح می‌دهیم:

الف) هر انسانی در درون خود یک احساس الزام نسبت به تحقق برترین خیر می‌کند، یعنی عقل عملی دائما به ما فرمان می‌دهد که برترین خیر را تحصیل کنیم.

ب) به نظر کانت اوامر عقل عملی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. اگر فرمان عقل به وسیله غایتی مشروط بشود، امر را شرطی می‌گویند. صورت کلی آن چنین است: اگر هر فاعل عاقلی غایتی را اراده کند باید فعل را به عنوان وسیله‌ای برای آن هدف بخواهد.

۲. اگر فرمان عقل، مشروط به غایتی نباشد بلکه عمل به خاطر خودش، یعنی به عنوان خیر فی نفسه و بدون ارجاع به غایتی دیگر یا نتیجه آن خواسته شود، در این صورت امر، مطلق یا تنجیزی نامیده می‌شود. صورت کلی این نوع امر چنین است: هر فاعل باید فعل خیر را فی نفسه بخواهد. این نوع امر است که کانت آن را امر اخلاقی می‌نامد [۱]. وقتی گفته می‌شود «راست بگو» خوبی عمل در خود عمل است نه در نتیجه آن که فی المثل خوشنامی است.

از این رو به نظر کانت این امر، یعنی «برترین خیر را تحصیل کن» یک امر اخلاقی است که خوبی آن در خود عمل است نه در نتیجه آن.

ج) برترین خیر - به نظر کانت از دو مؤلفه تشکیل شده است: (۱) خیر اخلاقی، (۲) خیر طبیعی و حسی. خیر اخلاقی فضیلت است و فضیلت مناسب با برترین خیر، فضیلت تام یا قداست، یعنی مطابقت تام اراده و قانون اخلاقی است.

خیر طبیعی و حسی موضوع امیال حسی است که در مجموع می‌توان به آن سعادت گفت، یعنی برآورده شدن همه امیال در سرتاسر عمر [۷].

کانت می‌گوید نکته مهم چگونگی نسبت بین این دو مؤلفه است. او بیان می‌دارد که نسبت بین آنها را می‌توان به دو صورت ترسیم کرد: (۱) تحلیلی (۲) تألیفی.



از میان مکاتب فلسفی یونان تنها دو مکتب (رواقیان و اپیکوریان) در این باره بحث کرده‌اند و بر آن بودند که ارتباط بین آنها تحلیلی است و نیز در پی آن بودند که تعیین کنند کدامیک از آن دو اصل و مبدأ می‌باشند.

رواقیان اعتقاد داشتند که فضیلت متضمن سعادت و انسان با فضیلت کاملاً سعادتمند است. آنان اصل و مبدأ را در فضیلت یافتند. اما تجربه، این نوع ارتباط را نفی می‌کند و سعادت را لازمه فضیلت نمی‌داند. ما همه بسیار مشاهده کرده‌ایم که چه بسیار افراد با فضیلتی که سعادتمند نیستند [۷].

اپیکوریان اعتقاد داشتند که اصل و مبدأ سعادت است و فضیلت یک نام کلی است که در آن وسایل نیل به سعادت مندرج است یا آگاهی به حداکثری که به سعادت منجر شود فضیلت است. اما عقل نافی این مسأله است، چون فضیلتی در سعادت طلبی نیست. به نظر کانت سعادت طلبی عمل اخلاقی را از بین می‌برد. کانت بر آن است که اگر رابطه بین فضیلت و سعادت تحلیلی باشد، سعی در احراز فضیلت یعنی در این امر که اراده شخص کاملاً مطابق با قانون اخلاقی باشد با جستجوی سعادت یکی می‌شود و سعادت نمی‌تواند مبنای قانون اخلاقی قرار گیرد. بنابراین به نساگزیر باید رابطه بین آنها تألیفی باشد و به نحو خاصتر رابطه بین آنها باید رابطه علی و معلولی باشد. حال که رابطه بین آنها باید تألیفی باشد. از این دو صورت خارج نیست یا میل به سعادت علت یا محرک برای فضیلت و اخلاق است یا فضیلت علت سعادت است. امر اول درست نیست، زیرا ماکزیمهای تعیین کننده اراده که میل به سعادت شخصی است ماکزیمهای اخلاقی نیستند. بنابراین امر دوم درست است که فضیلت علت سعادت است. از این رو اگر ما با فضیلت شدیم، بالضروره باید در پی آن سعادت بیاییم [۷].

د) حال که معلوم شد نسبت بین فضیلت و سعادت تألیفی است و رابطه علی بین آنها برقرار است، بنابراین به هر نسبتی که فرد فضیلت را متحقق کند باید متناسب با آن سعادت حاصل شود. اما آدمی نمی‌تواند این سعادت را ایجاد کند، یعنی او خالق جهان طبیعت نیست تا مطابق میل و اراده خود آن را تغییر دهد یا هماهنگ کند. بنابراین برای ایجاد سعادت باید خالق را برای



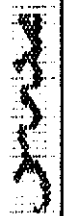
طبیعت فرض کرد که بتواند این هماهنگی را برقرار سازد، در نتیجه کانت این چنین از امر اخلاقی به وجود خدا پی می برد.

۳- اشکالات استدلال اخلاقی

الهیات اخلاقی که منظور نظر کانت است بی نصیب از انتقادات نیست. شاعر ظریف و بذله گوی دوره رمانتیسم^۱ آلمان، هاینریش هاینه^۲ در مورد کانت می گوید او الهیات اخلاقی اش را برای شاد کردن نوکر پیرش لامپه^۳ که ایمان و سعادت خود را از دست ندهد یا برای خوشایند پلیس اظهار کرده است. به گفته هاینه این دلایل چندان عیبی هم نداشت، بالاخره هر چه باشد لامپه هم پس از عمری باید خدایی داشته باشد و گرنه بیچاره به چه چیز می توانست دل خوش کند. وانگهی پلیس پروس علاقمند به وجود خدا [۱۵] بود. به گفته هاینه، کانت به فردی می ماند که همه لامپه‌های خیابان را می شکند و خیابان را به تاریکی محض می کشاند، بعد می گوید که این کار را فقط برای آن انجام داده است که نشان بدهد که بدون آنها دیدن محال است [۱۱].

اما به هر صورت، استدلال اخلاقی کانت بر وجود خدا در معرض اشکالات فراوانی قرار گرفته است که به چند نمونه آن اشاره می کنیم:

۱. قوت و استحکام استدلال اخلاقی کانت بروشنی مبتنی بر قوت کل نظریه اخلاقی اوست. اینکه او توانست از احکام اخلاقی به عنوان اساسی برای تبیین نیازهای کلامی استفاده معقول و موجهی بنماید، صرفاً از آن جنبه بود که او حکم اخلاقی را کارکرد عقل عملی تلقی می کرد، نه



1. Romanticism
2. Heinrich Heine
3. Lampe

چیزی که از واکنشها یا پاسخهای عاطفی ناشی شده باشد. هر انتقاد اساسی بر اخلاق کانتی طبعاً الهیات او را به مخاطره می‌اندازد.

همچنین اگر منکر شویم که برای تحصیل برترین خیر و استکمال نفس تحت الزام و تکلیف هستیم و بگوییم که ما فقط ملزم و مکلفیم که به سمت این اهداف تحقق‌ناپذیر سیر کنیم، استدلال اخلاقی کانت به مخاطره می‌افتد. می‌توان استدلال کانت را به صورت زیر معکوس کنیم: از مشاهده جهان نتیجه می‌گیریم که برترین خیر و استکمال اخلاقی ما غیر قابل حصول است، بنابراین نمی‌توانیم تکلیفی برای تحصیل آنها داشته باشیم، بلکه حداکثر وظیفه داریم که در جهت تحصیل آنها تلاش کنیم. اگر چنین تکلیفی نداشته باشیم یکی از مقدمات استدلال کانت متزلزل می‌شود. در نتیجه استدلال عقیم می‌شود.

۲. نظریه کانت در مورد زمان که «صورت حساسیت» است، کاملاً این نکته را که آیا او می‌تواند به نحو معنا داری از تداوم تکامل اخلاقی و حصول برترین خیر در جهان اخروی سخن بگوید، با شک مواجه می‌سازد. هر چند قبول داریم که او همه بصیرت‌های نظری را در مورد اینکه زمان چگونه خواهد بود انکار کرده است، ولی اگر نتوانیم در آن مضمون، معنایی به زمان بدهیم، استدلال معتبر نخواهد بود [۴]. یعنی اینکه تداوم تکامل اخلاقی با ذهنی بودن زمان ناسازگار است.

۳. لازمه تصور خدا به عنوان هماهنگ‌کننده فضیلت و سعادت این است که خدا انسانها را مجبور به عمل اخلاقی کند که در این صورت خود مختاری آنان را از بین می‌برد.

شایان ذکر است سعادت که هماهنگی بین طبیعت و اراده انسانی است، حیطة وسیعی را در بر می‌گیرد. چنین هماهنگی نه تنها شامل رابطه اراده انسانی با طبیعت است، بلکه شامل رابطه انسانها با یکدیگر نیز می‌شود. حتی ارتباط انسانها با یکدیگر نقش بسیار بیشتری در سعادت فرد دارد تا ارتباط او با صرف طبیعت. یعنی انسانی که در جامعه زندگی می‌کند رعایت احترام و حقوق و حرمت مال و جان و ناموس او به وسیله انسانهای دیگر، بیشترین تأثیر را در سعادتش دارد. حال فردی را که ملتزم به اوامر اخلاقی و به تعبیری انسان با فضیلتی است در نظر بگیرید که در



جامعه‌ای زندگی می‌کند که افرادی که با او سر و کار دارند رفتار شایسته از خود نشان نمی‌دهند، یعنی آنان با رفتار و اعمال ناپسندشان سبب ناراحتی و عذاب این شخص می‌شوند.

این فرد با فضیلت استحقاق سعادت را دارد. خدا که بنا به فرض تأمین‌کننده سعادت است، باید سعادت این فرد را تأمین کند یعنی متناسب با فضیلت، او را سعادت‌مند گرداند. خدا برای تأمین این سعادت، باید رفتار و اعمال انسانهای دیگر را نسبت به این شخص، با فضیلت او متناسب کند، یعنی آنان را مجبور به کارهای اخلاقی کند که رفتار شایسته‌ای نسبت به این شخص داشته باشند. بنابراین اگر خدا آنان را مجبور کند، خودمختاری آنان را از بین می‌برد. اگر فرض کنیم که خدا هیچ توجهی به رفتار انسانهای دیگر نسبت به این شخص ندارد، در این صورت بخش مهمی از سعادت او را فراهم نکرده است. یعنی این فرد دائماً به دلیل رفتار ناپسند آنان در رنج و عذاب است و چنین رنج و عذابی با سعادت او سازگاری ندارد. بنابراین چاره‌ای جز این نیست که انسانهای دیگر را مجبور به انجام کارهای خاصی کند. حتی می‌توانیم این ارتباطات را فراتر از یک جامعه تصور کنیم و به روابط کشورها با یکدیگر نیز بکشانیم، زیرا رفتار و تصمیم کشورهای دیگر نقش زیادی در سعادت او دارند، مثلاً کشوری را در نظر بگیرید که به کشور این شخص حمله می‌کند و خواب و آسایش او را بر هم می‌زند. پس به ناچار خدا باید رفتارهای آنان را نیز به نحوی تحت تأثیر قرار دهد تا سبب ایذا و اذیت این شخص نشوند.

بنابراین اگر خدا بناست که در تناسب سعادت با فضیلت نقش داشته باشد، باید انسانها را مجبور به همکاری شایسته کند که در این صورت خودمختاری آنان از بین می‌رود و اعمال نیز ارزش اخلاقی خود را از دست می‌دهند.

اگر گفته شود که لازم نیست خدا آنان را مجبور کند، بلکه زمینه را به گونه‌ای فراهم می‌کند که از روی اختیار هماهنگ با سعادت این شخص عمل کنند. در جواب می‌توان گفت اگر ما زمینه انتخاب شخصی را به گونه‌ای فراهم کنیم که او چاره‌ای جز انتخاب یک راه نداشته باشد، آیا می‌توان گفت که او خودمختاری واقعی دارد؟ درست است که او از روی انتخاب، آن مسیر را برگزیده است، ولی در واقع چاره‌ای جز این نداشته است؛ یا به تعبیر دیگر در انتخاب آن مسیر، هم



خدا و هم خود شخص مؤثر بوده اند و این چیزی است که با خود مختاری اراده کانت ناسازگار است.

۴- نتیجه گیری

در پایان می توانیم چنین نتیجه بگیریم که تقریرهای استدلال اخلاقی بر وجود خدا که اجمالاً مورد بررسی قرار گرفتند نمی توانند از استحکام منطقی لازم برخوردار باشند.

۵- منابع

- [1] Kant, Emanouel, "Groundwork of Metaphysic of Morals", H.J., Paton,(Trams.) *The Moral Law*, London, Hutchin son University Library, 1972, pp. 57,78.
- [۲] کانت، ایمانوئل، تمهیدات، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷. ص. ۱۵۵
- [3] Kant , Emanouel, "The critique of pure reason", T.K., Abbott, *Great Books of the Western World*, Vol 42, R.M., Hutchins(Ed.), Chicago, Encyclopedia Britannica Inc, 1952; p. 179.
- [4] Hepborn, RonaldW. "Moral argument for the existence of God", *Encyclopedia of Philosophy*, Vol 3., Paul Edwards(Ed.) p.382.
- [5] Hick, John H., "*Philosophy of Religion*", 4th ed. America, Prentice-Hall, Inc, p.28.
- [6] Lewis, C.S., "The moral atgument," *Philosophy of Religion*, Michael Peterson (Ed.), Oxford University Press, 1996, p. 221
- [7] Kant, Emanouel, "The critique of practical reasons", T.K., Abbott(Trams), *Great Books of the Western World*, Vol 42, R.M., Hutchins(Ed.), Chicago, Encyclopedia Britannica Inc, 1952, pp 338-339,340.
- [8] L.W, Beck, "*A Commentary on Kant's Critique of Practical Reason*", Chicago, The University of Chicago Press, 1960, p. 247.
- [9] Copleston, F., "*History of Philosophy*", Vol 6, Part II, Kant Garden City, New York ,Image Books, 1964, p.128.
- [10] Korner, S., *Kant*, Harmonds Worth, Penguin Book's, 1964.
- [11] Acton, H.B., "Kant's Moral philosophy", *New Studies in Ethics*, Vol 1, W.D., Hudson(Ed.) , London and Basingstoke, Macmillan Press, 1974, p. 362.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی